

کارزار و وزیر باشد و بر هر دو هیچ کس اگر کسی در ویش شود و بکمال در ویش تر شد
 اما آن قدر باشد که از سر خلق و اهل باطن بر ایشان باشد و از جنبه آنها دنیا بر هر دو
 و سبک بار گردد که بخاطر محفوظ و هلاک مشتاقان یکی از این دو دنیا پیش خدمت
 مولوی عزیز خواهد بود که در خدمت مقصود فرمود که حاجت با اعتدال و نیست
 آن قدر که مردم آن آمدن تو نیست و دارند ما آن آمدن توان قدمت داریم
 یکی از اخصایب را اعتدال دید فرمود همه دل یکی از دلها در یکی عالم است
 و هر دو یکا آزاد باشی این جهان و خود را عریض دانی و در هر رنگ که بگری و هر
 که پیشی دانی که بان نمایی و بجای دیگر وی هیچ دل شک نباشی و فرموده است
 که آزاد می دانست که از هر یک از این دو رنگ و جوان مردان باشد که مستحق بخاطر
 نوبت اند مولانا سراج الدین قوی صاحب صندوق و نیک و فتا بوده اما با خود
 مولوی خوش نبوده پیش وی تقریر کرد که مولانا گفته که من با هفتاد و سه
 یکی از این صاحب غریب و غناست که مولانا را بر چنانند و بجز همت کند یکی از این
 خود که دانشمند نیز بود و بفرستاد که بر سر جمع از مولانا بر سر که تو چنین گفته اگر
 افرا گشتا و داد شتا و بسیار بد و بر چنان آتش پا بدواز ملا سواد که در کشتا
 چنین گفته اید که من با هفتاد و سه مذهب یکی را گفت کشته اما آنکس زبان بکشد
 و دشنام و سبهاخت آغاز کرد مولانا بخندید و گفت با این نیز که تو میگوئی هم
 یکی از آنکس جل شد و باز گفت شیخ رکن الدین علامه الدوله گفتا شد که مرا این سخن

این سخنان را بشنید و بدان و ملا
 که شکر گران با دان

میوه را از این میوه

از وی خوش آمده است خدمت مولوی همنواره از خاد و رسول کردی که در آنجا
 از روزی چیزی هست که گفتی خیر است و چیزی نیست مبدط کشتی و شکر هاروی
 که خانه ما را سرزد بخانه پیغمبر ما انصاف الله علیه و سلم و اگر گفتی ما را بدین طرح
 من فعل کشتی و کشتی از خانه بوی فوفت آید و گویند که در مجلس وی هر که
 بر کند ندا لا اله الا الله در غایت و غریب و کفایتی هفتاد و سه الملوك و هذا للضعاف
 روزی در مجلس وی یکایک شیخ و مجید الدین که مانی می کردند در جلله الله که شهادت
 با نبود اما پاک با نبود و کارنا شایسته نمیکرد فرمود که شکی کردی و کز شکی
 ای برادر بنیاییت در کجاست بهر آنچه میرسی روی مایست روزی
 فرمود که از زبان صریح در بهشت است که مای شنوای و مگر گفت ما اینها
 آواز می شنویم چونست که چنان گری می شنویم که مولانا خدمت مولوی فرمود
 که کلا و حاشا آنچه مای شنویم آواز باز شدن آن در است و آنچه وی می شنو آواز
 فراز شدن و فرموده است که کسی بخلاوت در ویشی در آمد گفت چنانها نشسته
 گفتان در متنها شد که نو آمدی و مرا انحق مانع آمدی جماعتی از خلعت
 التماس ما مت کردند و خدمت شیخ صدر الدین قوی قوی نیز در آن جماعت بود
 گفت ما مرد مراد البیم بهر جای که میرسیم می شنیم و می بینیم اما من دارا ب
 تصوف و نمکین لایق اند بخد مت شیخ صدر الدین اشارت کرد تا ما مشد
 من صلی خلفت امامت منی که ما خلفت منی خدمت مولانا در سمع بود در بی

بدست این شیخ
 که شکر گران با دان

سو شمع تنای پادشاهان دارد
 دروغ جراح خلق و بغیران دارد

میگوئی که نماز گذارد و در سبهاخت
 بان می ماند که نماز میگذارد و در سبهاخت